

فتحی شقاقی در رثای شهیدان...

حسن خامه یار

با وجودی که معلم شهید دکتر فتحی شقاقی آرمان فلسطین را قضیه مرکزی و محور مبارزات ضد صهیونیستی می‌دانست، اما در عین حال خود را از نظر فکری و اعتقادی به سرتاسر جهان اسلام وابسته می‌پنداشت و می‌کوشید جنبش جهاد اسلامی فلسطین را بخشی از جنبش جهانی اسلام معرفی کند. بر این اساس با بیشتر رهبران و مسئولان نهضت‌های اسلامی ارتباط برقرار کرده بود و شهادت رهبران راستین و اندیشمندان متعهد و مبارزان خستگی‌ناپذیر به دست صهیونیست‌ها و با عوامل استکبار جهانی، او را می‌آزرد و برای از دست رفتن رثای آنها مرثیه سرایی می‌کرد. از میان مجموعه آثار بر جای مانده از شهید انقلاب فلسطین دکتر فتحی شقاقی، مرثیه‌هایی را انتخاب کرده‌ایم که از نظر تان می‌گذرد.

• در ادامه:



سپیده دمی که بر پیکر پاک تو حماسه سرایی می‌کند. اما شما گردن‌کشان، قاتلان، احمقان، مرتجعان که روی سینه امت اسلام در بغداد نشسته‌اید... ننگتان باد... اسلحه‌ای که برای خودتان انباشته‌اید، سودمند نخواهد بود... آینده از آن ماست، با خشم و حماسه... شادی و شهادت، مرحله تازه‌ای می‌آفرینیم...

در رثای شهید خالد اسلامبولی

ای مستضعفان جهان برخیزید... ای تهی‌دستان جهان بایستید... پرچم‌ها برافراشته شده‌اند، تیرها، مرگ را نشانه گرفته‌اند... سوارکاری که او را به جاودانگی محکوم کردند، امشب به میدان می‌آید... آن گونه که روز ششم اکتبر (خالد اسلامبولی در روز ششم اکتبر به انور سادات حمله کرد و او را به قتل رساند) به میدان آمد... دل‌های مردم را شاد می‌کند، از میان ویرانه‌ها بیرون می‌آید... تا ترس و ناتوانی را از آنها بر طرف کند. بیدادگاه جنایتکار... دادگاه نظامی، به شیوه آمریکایی‌ها تصمیم گرفته جانت را بگیرد، می‌خواهد نفرین ابدی را به جان بخرد و تو در حافظه‌های تاریخ و آذهای مردم، جاودانه ماندگار می‌شوی... چرا که تو منفورترین چهره‌های تاریخمان را سرنگون کردی... به مرحله زشتی پایان دادی... سازش طلبان را رسوا کردی، بر سخنان آنان که می‌گویند دین عامل مخدر ملت هاست خط بطلان کشیدی. ای خالد... ای فرزند پاک... ای سردار زیبا... ای کسی که با رود نیل همراه بوده‌ای... و از حوزه‌های الزهر آمده، گرسنگی کودکان اطراف کاخ‌ها را حس کرده. آه و ناله بی سرپرستان را شنیده‌ای... شب‌های طولانی مغولان را پشت سر گذاشته‌ای... از کارخانه ذوب آهن متوقف شده‌ای آمده، در دوران فراوانی نفت و بدبختی و گرسنگی که شاهزادگان در آمد آن را بر باد داده‌اند، پرورش یافته‌ای... آسوده باش، جنگجویان محروم آرام نخواهند نشست...

آیا تو آن جنگجوییستی که پیش از ششم اکتبر، هم اتاق من بودی؟ اما تو را نمی‌دیدم... لیوان شیر و قهوه را با هم تقسیم می‌کردیم؟ رازم را بر تو فاش می‌کردم؟ آیا به یاد داری که روزی

رفته‌اند خیر شهادت تو پخش می‌شود... به افق‌های دور دست صعود می‌کنی... مانند سوارکاری زیبا و ستاره‌ای درخشان میان کهکشان... اکنون زمین به لرزه در آمده است... باران گلوله شلیک می‌شود... رود دجله آتش گرفته است... خون تو می‌درخشد... شخم می‌زند... شبنامه، بمب و گلوله می‌شود... از دنیا می‌روی... اما نه تنها... سرودها، آتشفشان‌ها... حوریان... شبهه اسب‌ها... چشمان کودکان بی سرپرست تو را بدرقه می‌کنند... در جشنواره شهادت تو، شهیدان حاضر می‌شوند... مستضعفان حرکت می‌کنند... آه... چه زیباست! چنین مردن... چه زیباست! این گزینه... با چنین مرگی وابستگی را به مستضعفان اعلام کردی، چه سنگین است شنیدن خبر مرگ تو... اما از این پس هرگز گریه نخواهیم کرد چرا که صدای صفر گلوله، نوید طلوع فجر صادق را خواهد داد. صبحگاه جدیدی نمایان می‌گردد...



در رثای شهید علامه سید محمد باقر صدر

خدا حافظ باقر الصدر

قلم فرسایی درباره تو چه قدر سخت و دشوار است. سخت‌تر از همه این است که انسان‌های فانی امثال من درباره شهیدان جاویدان قلم فرسایی کنند... مولای من، نمی‌دانم برای تو مرثیه بخوانم... یا برای خویش... یا به حال قاتلان و طاغوتیان انقلاب نمای امروزی و نوکر صفات کاخ‌نشین بغداد؟!... روزی خسته و کوفته تو را در کتابخانه‌ها یافتیم... دو کتاب عظیم تو «اقتصادنا» و «فلسفتنا» را کشف کردم... آن دو کتاب را نتیجه زحمات یک نسل احساس کردم... هر آنچه که داشت با اشتیاق فراوان خواندم... سرشار از امید شدم... بر من سایه گسترانیدی و احساس غرور و سربلندی کردم... کتاب‌های را در آغوش گرفتم... مانند شاگردی در محضر استاد بزرگ... اکنون در این واپسین ساعت‌های شب که جهانیان به خواب





شدم، برای فروتنی و مهربان بودن تو غبطه می خوردم، بر تو غبطه می خوردم که برای دفاع از آرمان فلسطین از فلسطینی ها دلسوزتر بودی. برای کودکان و مستضعفان انتفاضه احساس درد و اندوه می کردی، برای وحدت، جهاد و پیکار تلاش می کردی.

هنگامی که سران جنبش های مقاومت فلسطین در نوامبر گذشته (۱۹۹۱) در تهران گرد هم آمدند و شما اولین دلسوز آرمان فلسطین میانشان حضور داشتید، اولین سخنران مراسم افتتاحیه بودید. با سخنان آتشین خود پیش نویس هایش را تهیه کردید، با خون و گلوله این پیش نویس را تهیه کردید. پس از این همایش هرگاه با یکدیگر ملاقات می کردیم، نخستین پرسششان این بود که برای رهایی فلسطین چه گامی برداشته اید؟ پس از بیانیه و موافقتنامه تهران چه کار کرده اید؟ سرور من اکنون کیست که این پرسش ها را با من در میان بگذارد؟ سرور بزرگ من، برای تو مرثیه نمی خوانم... این مردم هستند که برای مردگانشان مرثیه می خوانند. برای تو مرثیه نمی خوانم، تو زنده هستی! کودکان معصوم تو را زنده می دانند.

گلوله مجاهدان، فریادهای انتفاضه تو را زنده می دانند. شما به انتفاضه اصالت بخشیده اید و نه آن دسته از زمامداران عرب از خلیج فارس گرفته تا اقیانوس اطلس!

سرور بزرگ من، برای تو مرثیه نمی خوانم، برای صندلی ها، دفاتر و اوراق و اسناد خویش مرثیه می خوانم، باید برای آنها آتش بیفروزیم و پشت سرت در خیابان ها راه بیفتیم، به سوی جنوب، جنوب لبنان سراریز شویم، جنوب فقیران و مردان ستمدیده تا شهادت و یا آزادی قدس.

مردم به شما گفتند به جنوب لبنان به شهر نروید، آن گونه که به جد بزرگوارتان اباعبدالله الحسین (ع) گفتند به سوی شمال، به سوی کربلا نروید، اما شما رفتید، آن گونه که جدتان رفت. شما رفتید تا با مرگتان به ما حیات دوباره ببخشید تا در بیابان های خشکمان امید بکارید. پس درود بر شما ای فدایی بزرگ.

جز او ندارند. در حالی که سید عباس موسوی به سوی جنوب روانه شده بود، او با چهره گندمگون و قامت استوار و مشمت های آهنین و خمینی صفتانه و صدای گرم و آرام خود عادت داشت همواره در خط مقدم جبهه بایستد و اندوه، خشم، مقاومت و شادابی امت را نمایان سازد.

در لحظه ای که دسته ای از اعراب در برابر آمریکا کمر خم کرده اند و با زمامداران یهودی و جدید در مسکو شراب می نوشند و په داستان سربازی می پردازند، سید عباس موسوی این نواده اهل بیت در شب تاریک اعراب فریاد می کشید: مرگ بر شیطان بزرگ... مرگ بر اسرائیل... اراده آمریکا سرنوشت ساز نیست، تسلیم نخواهیم شد.

از خادم الحرمین تا امیر المؤمنین مغرب، امام کمیته قدس برای فروش قدس صف کشیده بودند... تنها سید عباس موسوی است که در دفاع از قدس در خون خود می غلطد. آن گاه رادیو خادم الحرمین شرم نمی کند و می گوید: «حزبی که خود را حزب الله می نامد».

ای سید... ای فدایی قهرمان... از اولین لحظه ای که با تو آشنا



پیراهنت را می پوشیدم و روز دیگری پیراهنم را بر تن می کردی؟ آیا تو آن وظیفه شناس نیستی که از قید و بندها رهایی یافتی؟ و من تنها ماندم و خود را به نماز و نیایش سرگرم می کردم؟ از در پیچه اتاقم تو را نگاه می کنم... در حالی که روح تو در رگ هایم جریان دارد...

اینک از راه رسیده ای... میان تفنگ و تاریخ برادر خواندگی برقرار کرده ای... با صدای صغیر گلوله ات اندلس به لرزه در آمد و در دشت های آن گل روئید. با آمدن تو، شهرهای نفتخیز به لرزه در آمدند... ابراز خشم کردند... بر چهره شاهزادگان و اشغالگران، نفت تهوع کردند... ای خالد امشب با آمدن تو، قدس آغوش باز کرد... فریاد برکشید... بیا... با دستانت مرا آزاد کن... ای نماد جنگجویان همه عصرها و زمان ها... از چهره های اخم کرده، تاریخ فروشان، وطن فروشان، بوزینه های قمارباز، سرانی که خورشید با دیدن چهره آن ها دچار خورشید گرفتگی می شود... بیزارم... از گفتارهای ناخردانه، جارو جنجال روشنفکران و تملق گویان بیزارم... از همه شاعران ترسو به ستوه آمده ام و مشتاق دیدار تو گشتم. سرانجام جهان آرام گشت، سکوت اختیار کرد. اما صدای امید و نوید از تهران به گوش رسید. گرسنگان سرتاسر گیتی برای تو هورا کشیدند... و اجازه ندادند نام تو را بر زبان بیاورند، چرا که ذکر نام تو ممنوع است... مگر در تهران... همه فریاد برآوردند خالد اسلامی بولی نام تو جاوید باد... مرگ و ننگ بر دشمنان تو و همه سازشکاران...

در رنای شهید عباس موسوی

سید عباس موسوی... فدایی بزرگ

زمین با خون رنگین شد... افق با خون رنگین گشت. خون با خون در آمیخت... رود خون در دفاع از عقیده، سرزمین، افق و تاریخ و در دفاع از حق، عدل، آزادی و کرامت انسانی جریان یافته و توقف نمی کند.

از حمزه گرفته تا اباعبدالله الحسین (ع) تا سید عباس موسوی... درود بر شما خاندان رسول الله (ص) که با خون پاکتان این دره تاریخ را روشن می کنید. چه وحشتناک است که فرومایگان می خواهند کمرم را بشکنند... آنها نمی دانند که کمرم پل ارتباطی آرمان فلسطین با امت حزب الله است که هرگز نمی میرد. سید عباس قهرمان در خون می غلطد و فرومایگان در ناز و نعمت زندگی می کنند... او قهرمان استثنایی در زمان استثنایی است. ستون زمامداران، حاکمان و پادشاهان به سوی غرب صف کشیده اند تا از شیطان بزرگ آمریکا حمایت و پشتیبانی و مهربانی بخواهند. چرا که پی برده اند پناگاهی

